

تن و جان آدمی

یادداشت‌هایی درباره‌ی وقایع اجتماعی

کوروش علیانی

فهرست

مقدمه.....	۹
جان آدم‌ها نذر امید ما نیست.....	۱۲
اولویت اول خوش‌مشربی است یا مسئولیت‌پذیری؟.....	۱۶
باید بشود.....	۲۰
تن کودک مثل برگ گل نیست.....	۲۲
پدر و مادر به کنار - ما متهمیم.....	۲۶
این زنگ خطر بس که صدا کرد شکست.....	۳۰
گرسنگی.....	۳۴
نکته‌های ساده‌ای درباره‌ی اسیدپاشی.....	۳۸
آیا اسیدپاشی یک سنت است؟.....	۴۲

۴۶	 بعضی تبعات مسابقات فروردین
۵۰	 آن پنج بیمارستان
۵۲	 با چه مواجه هستیم؟
۵۶	 چشم‌های بازآمده
۵۸	 گربه‌های روی دیوار و فرصت‌های بهاری
۶۲	 رغبت به مراقبت از خود
۶۴	 آن ضامن درونسی
۶۸	 این که بتوانی بگذری
۷۲	 نابینایی که می‌دید و جنایت میدان کاج
۷۶	 چهره‌هایی که حرف می‌زنند
۷۸	 جهان‌دن کودک
۸۰	 عبور از خط
۸۴	 حفره‌ی درزناک آموزش
۸۸	 ترتیب بیماران
۹۲	 چون و چراى سفر
۹۶	 برادر با برادر چه می‌کند؟
۱۰۰	 در جستن بهشت
۱۰۴	 یک ماجرای پیچیده
۱۰۸	 لزوم یک حرکت اجتماعی
۱۱۲	 گمان نکنیم قانون یک فیلم هندی است
۱۱۶	 جنگ شیشه
۱۱۸	 خویش را دریابیم

مقدمه

◀ آنچه در این کتاب جمع کرده‌ام، ۳۲ یادداشت است که در شش ماه از ۱۰ خرداد ۱۳۹۰ تا ۸ آذر همان سال نوشته‌ام. ۲۶ تا از این یادداشت‌ها - یعنی حدود ۸۰ درصدشان - در روزنامه‌ی تهران امروز با فاصله‌های معمولاً یک‌هفته‌ای چاپ شدند و ۶ یادداشت تا امروز چاپ نشده‌اند. همه‌ی این‌ها حاصل تلاشی بوده است برای نوشتن درباره‌ی مسائل روز اجتماع.

کار آسانی نیست که درباره‌ی مسائل روز جامعه بنویسی، اما به ورطه‌های کنار راه مثل زردنویسی، نصیحت‌گری بی‌بنیان، نگاه شماتت‌گرانه، هیجان حادثه‌نگاری و مانند آن‌ها نیفتی، مکرر نشوی، زندانی نظریه‌پردازی‌های دور از واقعیت خودت و دیگران نشوی، و هر بار، دست کم در قضاوت نه چندان سختگیرانه‌ی خودت، چیز مفیدی برای گفتن به مخاطبت میان آورده باشی.

امروز که بیش از یک سال از نوشتن آخرین یادداشت می‌گذرد، می‌بینم هرچند خبرهایی که بهانه‌ی این یادداشت‌ها بوده‌اند کهنه شده‌اند، اما حکایت‌های مانند آن خبرها همچنان باقی هستند. هنوز ماجرای کودک‌آزاری، جواب‌های سربالای والدین و

معلمان و مدیران قدرتمدار، نقص آموزش، بی‌اعتنایی نهادهای اجتماعی به وظایفشان و به سازوکارهای معیوب اجتماعی موجود و نیز به رنج‌های آدم‌ها، اسیدباشی، مواد مخدر صنعتی، قتل قهرمانان ورزشی، نشناختن جان و تن خود و دیگران و بسیار چیزهای دیگر جامعه‌ی رنجور و زخمی ما را بیش‌تر مبتلای رنج و زخم می‌کند.

این یادداشت‌ها - هرچند سرسری نوشته‌امشسان - به تمام معنا پراکنده هستند. نه می‌توان ذیل موضوعاتی کوچک‌تر از جامعه منظمشان کرد و نه می‌توان به آن‌ها به چشم مجموعه‌ای دارای انسجام ایدئولوژیک نگریست. نداشتن انسجام ایدئولوژیک هرچند از یک سو معنای خوبی دارد - ایدئولوژی زده نبودن - از سوی دیگر معنای بدی دارد، نمی‌گذارد خواننده آسوده‌خاطر همه‌ی مطالب - و در کنارشان نویسنده را - به یک چوب براند و با خیال راحت همه را قبول یا رد کند. گمان می‌کنم هرکدام از این مطالب خارش ذهنی نه چندان گوارایی به جان خواننده‌ای می‌اندازد که از پیش همه‌ی عالم را به قواره‌ی خود نبریده و ندوخته باشد، و اعتراف می‌کنم که اگر این مطالب چنین کنند، سخت مراد نویسنده‌ی ناہموارشان را برآورده‌اند.

بعضی یادداشت‌ها نیز بنا بوده ادامه‌ای داشته باشند، اما به دلایلی ادامه‌ای بر آن‌ها نوشته‌ام. مثال دم دستش مطلب «در جستن بهشت» است که بنا داشتم در یادداشت بعدیش به این بیردازم که چرا مردم نمی‌توانند آن‌طور که دوست دارند فرزنددار شوند. اما دیگر یادداشت دوم را ننوشتیم. به این دلیل و به دلایل عاقلانه‌تر هر خواننده‌ای می‌تواند - با مسئولیت خودش - بر هر یک از این یادداشت‌ها قسمت دوم و سوم و چندمی بنویسد و با خواندنشان و طرح‌کردنشان با دیگران بازی تلاش برای دانستن را ادامه بدهد. گرت هواس است که معشوق نگسلد پیوند، نگاه دار سر رشته تا نگه دارد.

آخر کار این که نام کتاب حاصل خیالی خام و شخصی است، این که اجزای جامعه‌ی انسانی، تن و جان آدمیان است. □

کوروش علیانی